

اصل حق آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود^۱

مبانی تئوریک و مسائل عملی (بررسی مورد عراق)

دکتر مهدی عباسی سرنمدی

بخش دوم - ویژگیها و مسائل عملی ناشی از این اصل در مورد عراق.

بخش نخست: بررسی مفهوم واژه مردم و

روند تاریخی و اصل آزادی ملتها در تعیین

سرنوشت خود

الف «مردم» یا «ملت» (People, People, Nation)

پروفسور شامون، حقوقدان فرانسوی و یکی از برجسته ترین نظریه پردازان در زمینه مورد بحث تردید خود را در زمینه نبودن يك تعريف مشخص از واژه «مردم» به شکل پرسش زیر مطرح می کند:

«چه کسی تاکنون توانسته است (واژه) «مردمان» را به درستی تعریف کند؟»^۴

این حقوقدان فرانسوی در آثار اخیر خود نیز بر این باور است که يك «تعریف حقوقی از واژه مردم وجود ندارد»^۵ همچنین در اسناد و مدارك سازمان ملل متحد نیز هیچ تعریفی از این واژه نشده است و تنها به تعیین چارچوب اصل مورد اشاره یا به دست دادن شاخص هایی از آن یا از آثارش بسنده شده است.^۶

اینك بهتر است کاربردهای اصطلاحی و فارسی این واژه را با بهره گیری تطبیقی از مفاهیم و برابرهای لاتین و نیز شاخصهای عملیاتی مفهوم آن روشن سازیم،^۷ بویژه آنکه در

این اصل اهرم مهم تحولات حقوق بین الملل برای گذار از مرحله سنتی به مرحله تازه بوده است. در واقع شکل گیری اصل مذکور ریشه در نقش یا حتی شناسایی دوباره صاحب حق و تکلیفی^۱ داشت که رشته حقوق بین الملل عمومی نام خود را از آن گرفته بود: حقوق ملتها، حقوق مردمان،^۲ اما با وجود ترجمه فارسی واژه فرانسوی "Peuple" یا انگلیسی "People" به ملت، تعریف حقوقی این اصطلاح هنوز دارای ابهام است.

از نظر شکلی اثر این اصل بر تحولات حقوق بین الملل در چارچوب افزایش دولتهای مستقل - طرفهای عملی و عمده حق و تکلیف - در پهنه روابط بین الملل بروز می کند، اما تحولات نظام بین المللی نتوانسته است مانع پویایی این اصل شود و این پویایی موضوعی است که این پژوهش در پی روشن ساختن آن در نظریه و عمل است.

به همین سبب در روز آمدی موضوع مورد بحث شاید بتوان گفت که این اصل تنها به مبارزات آزادی بخش و مواضع و رفتار دولتهای دیگر نسبت به این مبارزات مربوط نیست، بلکه بهانه اقدامات مداخله جویانه و حتی تجاوزات نظامی دولتها به عنوان طرفهای اصلی درگیری نیز هست که بحران فعلی عراق تازه ترین نمونه است.

بدین ترتیب بحث خود را بر دو محور زیر پی می گیریم: بخش نخست - بررسی مفهوم واژه مردم و روند تاریخی اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود.

واژه‌های «مردم»، «ملت» و «خلق» هماهنگی دارد. اما حتی اگر بپذیریم که از نظر ماهوی نیز این واژه‌ها معنی یکسانی دارند،^{۱۳} این پرسش همچنان وجود دارد که با وجود تعاریف اصطلاحی یا مفهومی باید شاخصهای عملیاتی یا به بیان دیگر معیار یا معیارهای تشخیص یک جمع یا اجتماع انسانی که از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشد، چیست؟

هرچند، در حقوق بین‌الملل تعریفی از این جمع نشده است اما سازمان ملل متحد کوشیده است تا شاخصهایی به دست دهد که یکی از حقوق‌دانان فرانسوی آن را در دو جنبهٔ ایجابی و سلبی چنین خلاصه می‌کند:

الف - وجود رابطه بین مردمان مورد بحث با «یک سرزمین» حتی اگر این مردمان به گونه‌ای «ناعادانه» از آن طرد شده باشند و بطور مصنوعی با جمعیت دیگری جانشین شده باشند (جنبهٔ ایجابی).

ب - این مردمان را نباید با «اقلیتهای قومی (تژادی)، دینی یا زبانی» درهم آمیخت زیرا موجودیت و حقوق این اقلیتهای در مادهٔ ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^{۱۴} به رسمیت شناخته شده است (جنبهٔ سلبی).^{۱۵}

ب - شکل‌گیری و تثبیت اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود

این موضوع بر دو محور زیر بررسی می‌شود:

۱- از نظر تاریخی و در چارچوب سازمان ملل متحد

۲- روند تثبیت آن بیرون از سازمان ملل متحد

۱- از نظر تاریخی و در چارچوب

سازمان ملل متحد

هرچند در ادبیات جاری ریشه‌های تاریخی این اصل را تا واپسین سال نخستین جنگ جهانی و اعلامیهٔ ۱۴ ماده‌ای ویلسون می‌رسانند، اما واقعیت این است که بنیانهای تاریخی این اصل را باید بسیار دورتر از این تاریخ و در زمان آغاز جنبشهای استقلال طلبانه یا نهضت‌های انقلابی تازه جستجو کرد؛ چنانکه اعلامیهٔ استقلال آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ «مردم» را به عنوان عامل سازندهٔ تاریخ ویژه خود معین و مشخص کرده^{۱۶} و قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه^{۱۷} نیز در عنوان چهارم خود اعلام کرده بود که ملت فرانسه «هرگز نیروهای خود را بر ضد آزادی هیچ «مردم»ی به کار نخواهد برد».^{۱۸}

تمام منابع و اسناد اصلی و رسمی (دست کم فرانسوی یا انگلیسی زبان) و نیز در تمام مباحث حقوق‌دانان خارجی در زمینهٔ تبیین ریشه‌ها و جنبه‌های گوناگون این اصل واژه *Peu* یا *ple* فرانسوی یا *People* انگلیسی به کار رفته است.

اگر در فرهنگ فرانسه - فارسی نفیسی واژه *Peuple* برابر «ملت»، «عامهٔ مردم» و معانی دیگر جز «مردم» قرار گرفته است، در فرهنگهای لغات انگلیسی - فارسی رایج واژهٔ *People* برابر «مردم»، «ملت»، «تودهٔ مردم» و «خلق» نیز آمده است.^۸

در یک فرهنگ حقوقی انگلیسی - فارسی این واژه چنین برابر نهاده شده است: «مردم»، «مردم یک ایالت یا کشور»، «ملت در مفهوم سیاسی و جمعی»، «مجموعه افراد یک مملکت».^۹

از فرهنگ آکسفورد نیز از جمله معانی «مردم»، «ملت» و «خلق» به دست می‌آید.^{۱۰}

هرچند در فرهنگهای لغات فرانسوی نیز همین برابر نهادن صورت گرفته است، اما تفاوت این فرهنگها این است که در نخستین معنی یا توضیح خود از واژه *Peuple* آن را برابر *Nation* یا ملت گرفته‌اند.^{۱۱} و حتی یکی از معروفترین و معتبرترین این فرهنگها با برتری دادن به مفهوم خاص و حقوقی این واژه، ابهام در برابر نهادن دو واژه *Peuple* و *Nation* را به کمترین اندازه رسانده است.

نخستین تعریف این فرهنگ از واژه *Peuple* به این شرح است:

«مجموعه انسانی گردآمده بر اثر تعلق به یک جامعه، یک فرهنگ، یک میهن مشترک که به یک زبان صحبت می‌کنند و در یک سرزمین ساکن هستند یا سکونت داشته‌اند: ملت...».

پس از این تعریف بی‌درنگ یک نمونه می‌آورد که چیزی جز عنوان اصل مورد بحث نیست و در آن «حق تعیین سرنوشت» را به درستی همسان با «حق تشکیل دولت» دانسته است.^{۱۲}

سرانجام اگر این ملاحظات با اصل ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تکمیل شود که به عنوان نخستین اصل در فصل سوم این قانون با عنوان «حقوق ملت» آمده و چنین می‌گوید:

«مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، تژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود»، در این صورت می‌توان گفت که از نظر واژه‌پردازی برابر نهادن فارسی واژه *Peuple* یا *People* با

روسیسیر در ۵ فوریه ۱۷۹۲ «اصل مقدس حاکمیت مردم»، را تعالی بخشید. در سال ۱۷۹۲ کنوانسیون^{۱۱} متعهد به اختصاص «برادری و دوستی» به همه «مردمانی» می‌شود که می‌خواهند آزاد باشند.^{۲۰} در ۲۴ ژوئیه ۱۷۹۳، ماده ۲۵ قانون اساسی ژاکوبین^{۲۱} اعلام می‌دارد: هنگامی که حکومت حقوق «مردم» را خدشه‌دار می‌کند، برای «مردم» و برای هر بخش از «مردم» شورش مقدس‌ترین حقوق و پرهیزناپذیرترین تکلیف است.^{۲۲} انقلاب ۱۸۴۸ انفجار ملیت‌ها را سبب شد.

اما عصر طلایی اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود از نخستین جنگ جهانی آغاز می‌شود و انقلاب روسیه آغاز این دوران شکوفایی است. در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ شورای کمیسرهای^{۲۳} خلق «اعلامیه خلقهای روسیه» را صادر کرد و در آن برابری و حاکمیت خلقها، حق خلق‌ها به تعیین سرنوشت خود از جمله حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل دادن، لغو امتیازات و محدودیت‌های دارای ویژگی ملی و مذهبی و سرانجام گسترش آزاد اقلیت‌های ملی و گروه‌های قومی را اعلام کرد.

در همین سال لنین در فرمائی راجع به صلح، به خلقهای متخاصم و حکومت‌هایشان انجام مذاکرات برای استقرار يك صلح دموکراتیک، عادلانه و بدون انضمام سرزمین یکدیگر را پیشنهاد کرد.^{۲۴}

در ۸ ژانویه ۱۹۱۸، ویلسون رئیس‌جمهوری آمریکا در آن هنگام، اعلامیه ۱۴ ماده‌ای خود را صادر کرد.^{۲۵} در بند ۵ این اعلامیه آمده بود:

«در شرایطی آزاد و یکسره بی طرفانه، حل و فصل مطالبات استعماری، نیازمند آن است که با حل و فصل مسائل حاکمیتی، منافع مردمان ذینفع در وجود حکومتی خلاصه شود که خود، نوع و عنوانش را تعریف خواهند کرد».^{۲۶}

او در ۱۱ فوریه همین سال در سخنرانی خود در کنگره آمریکا اعلام داشت:

«هرگونه راه‌حل سرزمینی مربوط به این جنگ باید در چارچوب منافع و به سود مردمان آن سرزمین و نه بعنوان بخشی از يك راه‌حل ساده یا سازش بین دولت‌های رقیب باشد».^{۲۷} در ۸ نوامبر ۱۹۱۸ او بار دیگر - این بار به گونه‌ای روشنتر - اعلام می‌دارد:

«آن اصل اساسی که برای آن جنگیده‌ایم این است که يك حکومت یا ائتلافی از حکومتها حق ندارد سرزمین مردمانی آزاد را در اختیار گیرد».^{۲۸}

بر پایه این اصل کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به استقلال رسیدند و بخشهای مهم امپراتوری عثمانی زیر قیمومت جامعه ملل قرار گرفت. اما همچنان که گزارش مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۰ در قضیه جزایر آلاند بین فنلاند و سوئد خطاب به جامعه ملل یادآوری می‌کند حق مردمان به تعیین سرنوشت خود در میثاق جامعه ملل پیش‌بینی نشده بود، در حالی که این حق در ۱۹۴۵ در منشور سازمان ملل متحد گنجانیده می‌شود.

ریشه شناسایی این حق در منشور ملل متحد به ۱۴ اوت ۱۹۴۱، تاریخ صدور اعلامیه مشترک آمریکا و انگلیس به نام «منشور آتلانتیک» برمی‌گردد.^{۲۹}

از میان اصولی که امضاکنندگان این اعلامیه (منشور) به رسمیت شناختند و در بند ۲ و بویژه بند ۳ سند مذکور بازتاب یافته به ترتیب چنین است:

بند ۲- «امضاکنندگان (منشور) هرگونه تغییرات سرزمینی را که با خواسته‌های آزادانه مردمان آن سرزمین همخوان نباشد، مورد توجه قرار نخواهد داد.»

بند ۳- «آنها به حق ملت‌ها در انتخاب حکومت مورد نظر خود احترام می‌گذارند و خواستار برگشت حقوق حاکمیتی به مردمانی هستند که این حقوق با زور از آنها گرفته شده است.»^{۳۰} مقدمه منشور ملل متحد نیز با این فراز آغاز می‌شود:

«ما، مردمان ملل متحد...»^{۳۱} و یکی از اهداف سازمان ملل متحد بر اساس بند ۲ ماده ۱ منشور چنین است:

گسترش روابط دوستانه بین ملل بر پایه احترام به اصل برابری حقوق و خودمختاری ملل...»^{۳۲}

ماده ۵۵ منشور نیز تنها با يك تغییر یعنی کاربرد واژه «تأمین» (assurer) به جای «توسعه» (développement) بقیه همین عبارت را بی‌کم و کاست در بخشی از مقدمه صدر متن خود تکرار می‌کند: «...تأمین روابط دوستانه بین ملل بر پایه احترام به اصل تساوی حقوق ملل و اصل حق آنها در تعیین سرنوشت خود...»

در ۵ فوریه ۱۹۵۲ جمله «تمام ملل حق تعیین سرنوشت خود را دارند»، در قطعنامه (VI) ۵۴۵ مجمع عمومی دیده می‌شود که عنوان آن «درج يك ماده در زمینه حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود در میثاق یا میثاقهای بین‌المللی مربوط به حقوق بشر» است.

قطعنامه^{۳۳} دیگری در همین سال با عنوان «حق مردمان و ملت‌ها به تعیین سرنوشت خود»^{۳۴} از جمله چنین می‌گوید: «دولتهای عضو سازمان باید پشتیبان اصل حق تمامی مردمان

می‌شود.^{۲۰} اما این نکته مسلم است که فراوانی این اسناد نشان از اهمیت روند تثبیت اصل مورد بحث در چارچوب سازمان ملل متحد دارد. حال باید دید که در بیرون آن روند تثبیت این اصل چگونه بوده است.

۲- روند تثبیت بیرون از سازمان ملل متحد^{۲۱}

الف- در چارچوب سازمانها و کنفرانس‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

الف-۱- سازمان وحدت آفریقا:

در نشست سران این سازمان در نایروبی به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۸۱ «منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل» تصویب شد که از تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۸۶ به اجرا درآمد و امروزه ۳۵ دولت آفریقایی به این منشور پیوسته‌اند. پاره‌ای از حقوق‌دانان و ویژگی محتوایی این سند منطقه‌ای را فراتر از اسناد همسایان و حتی مشهورتر از آن مانند «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مورخ دسامبر ۱۹۴۸، «کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی» مورخ نوامبر ۱۹۵۰ و سرانجام «کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر»^{۲۲} مورخ نوامبر ۱۹۶۹ ارزیابی می‌کنند.

این منشور در واقع واکنشی بود به يك واقعیت تلخ تاریخی. نباید فراموش کرد که قاره آفریقا از دیرباز با مسئله نقض حقوق بشر و نقض حق آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود، روبرو بوده است. این قاره آثار ویرانگر تجارت بردگان سیاه و استعمار را تجربه کرده است. کشورهای آفریقایی - جز چند مورد در شکل‌گیری منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر شرکت نداشته‌اند. به همین سبب در پی استقلال چند کشور آفریقایی حقوق‌دانان این قاره در سال ۱۹۶۱ در لاگوس پایتخت نیجریه گرد آمدند و به منظور اجرای کامل اعلامیه جهانی حقوق بشر بر ضرورت تدوین يك کنوانسیون آفریقایی حقوق بشر تأکید کردند. در سپتامبر ۱۹۶۹ سمینار سازمان ملل متحد برای تأسیس يك کمیسیون منطقه‌ای حقوق بشر در آفریقا، در قاهره برگزار شد که ۲۰ کشور آفریقایی در آن شرکت کردند. در ۱۹۷۹ دبیر کل سازمان وحدت آفریقا يك گروه کاری را در داکار مأمور کرد که پیش‌نویس «طرح منشور حقوق بشر و ملل» را تهیه کند. پس از دو سال یعنی در ۱۹۸۱ سازمان وحدت آفریقا راه را برای تصویب متن این

و ملتها به سرنوشت خود باشند». قطعنامه (XV) ۱۴/۱۵۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ که عنوان «اعلامیه اعطای استقلال به ممالک و ملتها تحت استعمار» را بر خود دارد، در بند ۲ چنین می‌گوید:

«همه ملتها حق تعیین آزاد سرنوشت خود را دارند. برپایه این حق آنها آزادانه وضع سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را پی می‌گیرند.»^{۲۳}

دو میثاق مهم سازمان ملل در زمینه حقوق بشر که توسط مجمع عمومی آن سازمان در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ پذیرفته و در ۱۹۷۶ اجرایی شد، در نخستین بند از نخستین ماده خود می‌گوید:^{۲۴}

«تمام ملتها حق تعیین سرنوشت خود را دارند. برپایه این اصل آنها آزادانه وضع سیاسی خود را تعیین و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را تأمین می‌کنند.»

در پی این دو میثاق، تثبیت و تدقیق اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود همچنان در اسناد مهم دیگر سازمان ملل متحد ادامه می‌یابد. از جمله «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان دولتها بر پایه منشور ملل متحد»^{۲۷} مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ می‌گوید: «... اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل، کمک مهمی به حقوق بین‌الملل معاصر است و اجرای مؤثرش دارای بیشترین اهمیت برای بهبود روابط دوستانه بین دولتهاست که بر احترام به اصل تساوی حاکمیتی استوار است».^{۲۸}

در شرح آثار و الزامات ناشی از این اصل، اعلامیه در بخش نخست خود چنین می‌گوید:

«هر دولتی وظیفه دارد به همراه دولتهای دیگر یا جداگانه اسباب تحقق اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل را برابر مقررات منشور فراهم آورد و موظف به یاری و کمک به سازمان ملل متحد در انجام مسئولیت‌هایی است که منشور در اجرای این اصل بر عهده آن دولت گذاشته است تا:

الف- روابط دوستانه و همکاری بین دول را آسان کند.
ب- با منظور داشتن حق ملل ذینفع که آزادانه ابراز شده باشد، به سرعت به استعمار پایان دهد.»^{۲۹} همانگونه که دیده می‌شود، متن همه اسناد سازمان ملل متحد کم‌وبیش در هماهنگی با مفاد منشور در این زمینه است که برای پرهیز از درازی کلام از اشاره به اسناد و متون دیگر پرهیز

قرار می‌دهد و هیچیک را بدون پیوند با دیگری باقی نمی‌گذارد. باید دانست که منشور تنها به وضع مقررات در این زمینه بسنده نمی‌کند بلکه در بخش دوم زیر عنوان «تدابیر حمایتی»^{۴۵} جنبه‌های اجرایی این اصل را با تشکیل «کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و ملل» پیش‌بینی می‌کند.

الف - ۲ - جنبش عدم تعهد

هدف تلاش‌های جنبش عدم تعهد در این زمینه در چارچوب کنفرانس‌های فرامنطقه‌ای و بین‌قاره‌ای، تأمین اتحاد مللی بود که به «اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» می‌انديشيدند. از جمله مهم‌ترین این کنفرانس‌ها، کنفرانس بین‌قاره‌ای «هاوانا» بود که در پی کوششی طولانی که از سال ۱۹۶۱ و پس از شکست حمله آمریکا به کوبا آغاز شده بود، سرانجام با شرکت نمایندگان جنبش‌های انقلابی ۸۲ کشور از سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکا برگزار شد.

بیانیه پایانی این کنفرانس که توافق تمام شرکت‌کنندگان را دربرداشت، اصولی را اعلام می‌کند، از جمله «امپریالیزم، استعمار و استعمار نو با رهبری آمریکا سیاست مداخله‌جویانه نظام‌مند را همراه با تجاوز نظامی و امپریالیزم در کشورها و سه قاره هدایت می‌کند. امپریالیزم هرگز خود از سیاست استعمار، ظلم، غارت، تجاوز و مداخله دست نخواهد کشید... داشتن استقلال سیاسی کامل همراه با راهی (از سلطه اقتصادی، حق انتقال‌ناپذیر خلق‌هاست»^{۴۶}.

راه‌حل پیشنهاد شده در بیانیه، عبارت است از «کاربرد همه اشکال مبارزه از جمله مبارزه مسلحانه». در چنین شرایطی جنبش عدم تعهد به‌نوبه خود می‌توانست بستر «مکمل»، «پایدار» و «نظام‌مند» این تلاش‌های فرامنطقه‌ای شمرده شود، به‌ویژه آنکه در کنفرانس بان‌ونگ در سال ۱۹۵۵ که در واقع بنیان این جنبش و اصول پنج‌گانه آن «پانچ‌سیلا»^{۴۷} را پی‌ریزی کرد^{۴۸}، حتی این برداشت وجود داشت که: «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» و «منع استعمار و حل مسالمت‌آمیز اختلافات» به همراه اصول پنج‌گانه بالا «هفت ستون صلح»^{۴۹} را تشکیل می‌دهند.

پس بی‌سبب نبود که «حمایت دائمی از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی»^{۵۰} در صدر کارهای غیر متعهدانه قرار می‌گیرد و از همان آغاز بیدایش جنبش عدم تعهد جایگاه بیش از پیش مهمی به این جنبش‌ها داده می‌شود. بدین ترتیب سازمان آزادی‌بخش فلسطین یکی از سودبران اصلی این

کنوانسیون گشود و یکی از طلایه‌داران شناسایی اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود در سطح سازمان‌های منطقه‌ای و نیز بین‌المللی شد.^{۴۳}

در پیشگفتار «منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل (مردمان)»^{۴۴} آمده است که:

«دولت‌های آفریقایی عضو سازمان وحدت آفریقا، طرف‌های منشور حاضر... از وظیفه‌شان برای آزادی کامل آفریقا که مردمانش به مبارزه برای استقلال واقعی خود و بهبود منزلتشان ادامه می‌دهند آگاهند و به زودن استعمار، تبعیض نژادی، صهیونیزم، برچیدن پایگاه‌های تجاوز نظامی بیگانه و نیز تمام اشکال تبعیض ویژه تبعیض‌های مثبتی بر نژاد، قوم، رنگ، جنس، زبان، دین یا عقیده سیاسی متعهد هستند.»

«آنها پایبندی خود به آزادیها و حقوق بشر و ملل مندرج در اعلامیه‌ها، کنوانسیون‌ها و دیگر اسناد مصوب سازمان وحدت آفریقا، جنبش کشورهای غیر متعهد و سازمان ملل متحد را بار دیگر تأیید می‌کنند».

به همین ترتیب در بخش نخست «منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل» آمده است:

«تمام ملل برابر هستند. آنها از منزلت یکسانی برخوردارند و حقوق یکسانی دارند. هیچ چیز چیرگی یک ملت را بر ملت دیگر توجیه نمی‌کند» (ماده ۱۹).

«هر ملتی حق زیست دارد. هر ملتی حق دائمی و انتقال‌ناپذیر تعیین سرنوشت خود را داراست. آنها آزادانه وضع سیاسی خود را تعیین و توسعه اقتصادی و اجتماعی خود را که آزادانه برگزیده‌اند تأمین می‌کنند» (ماده ۲۱).

«ملل زیر استعمار و ستم‌های خود را با کاربرد تمام ابزارهای شناخته شده از سوی جامعه بین‌المللی دارند» (ماده ۲۰-۲).

«تمام ملل آزادانه اختیار ثروت‌ها و منابع طبیعی خود را دارند. این حق در (راستای) منافع مردمان اعمال می‌شود: هیچ ملتی را نمی‌توان از این حق محروم کرد» (ماده ۲۱-۱).

مواد بالا به خوبی نشان می‌دهد که «منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل» هیچ ابهامی در تأکید بر اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و آثار آن باقی نمی‌گذارد. در اساس ویژگی بزرگ این منشور نسبت به دیگر اسناد همسان به گونه‌ای که از عنوانش پیداست در این است که در حوزه حقوق فردی و جمعی را در پیوند نزدیک با یکدیگر

قانون اساسی ۴ دسامبر ۱۹۸۲ جمهوری خلق چین در اصل ۴ می گوید: «تمام ملیتها دارای حق یکسان هستند و دولت حقوق و منافع مشروع اقلیتهای ملی را تضمین و حفظ کرده، روابط بین ملیتها را بر پایه اصل برابری، همبستگی و همیاری گسترش می بخشد».

در قانون اساسی مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۲ الجزایر واژه «مردمان» ۲۰ بار و در قانون اساسی ۲۲ نوامبر ۱۹۷۶ این کشور این واژه ۲۷ بار به کار رفته است.^{۵۴}

در قوانین اساسی کشورهای سرمایه داری می توان به مواردی در این زمینه اشاره کرد از جمله قانون اساسی پیشین جمهوری فدرال آلمان با عنوان «اصول بنیادی قانون اساسی» در بند ۲ ماده ۲۰ خود می گوید: «همه اقتدارات دولت ناشی از ملت است و به وسیله ملت با شرکت در انتخابات و دادن رأی از راه سازمانهای ویژه قانونگذاری، اجرایی و قضایی به اجرا گذاشته می شود».^{۵۵}

در ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر پیوست طرح قانون اساسی ۱۹ آوریل ۱۹۴۶ فرانسه آمده است: «ریشه هر حاکمیتی در ملت نهفته است. هیچ دستگاه و هیچ فردی نمی تواند قدرتی اعمال کند که از ملت ناشی نشده باشد».^{۵۶}

اصل ۳ قانون اساسی مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۵۸ فرانسه نیز می گوید: «حاکمیت ملی از آن ملت است که آن را توسط نمایندگان خود و از راه همه پرسی اعمال می کند».^{۵۷}

باید یاد آور شد که مدتها پیش از تدوین قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه بنیانگذار این جمهوری، شارل دوگل، در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۲ چنین گفت:

«... این جنگ (جنگ جهانی دوم)، حق ملل به تعیین سرنوشت خود، عدالت و آزادی را به ارمغان خواهد آورد».^{۵۸}

جانشینان او نیز از جورج بمپیدو گرفته تا والرئیسکار دستن و فرانسوا میرتان و حتی ژاک شیراک و امپادان موضع دوگل بوده اند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۱۹ به روشنی واژه مردم را در بردارد و در اصل ۵۶ مقرر می دارد: «... و ملت این حق خداداد (حاکمیت) را... اعمال می کند». اما نقطه عطف این قانون که به راستی آن را از قوانین اساسی دیگر در این زمینه جدا می کند اصل ۱۵۴ آن است. بر پایه این اصل «جمهوری اسلامی ایران» سعادت

جهت گیری جنبش عدم تعهد بوده است. در ۱۹۶۹ و در یکی از نشستهای جنبش عدم تعهد در بلگراد از سازمان آزادیبخش فلسطین برای نخستین بار برای شرکت دعوت شد و در ۱۹۷۰ نیز به سومین نشست سران جنبش عدم تعهد راه یافت. در ۱۹۷۲ کنفرانس مقدماتی وزرای امور خارجه جنبش عدم تعهد در جورج تاون به این سازمان عنوان «ناظر» داد و این سازمان در ۱۹۷۳ در نشست سران عدم تعهد با همین عنوان شرکت کرد. سرانجام در نشست لیما در ۱۹۷۵ سازمان آزادیبخش فلسطین عضو کامل جنبش عدم تعهد شد.

در این راستا در نشست لوزاکا «چریکهای انقلابی خلق ویتنام جنوبی» برای نخستین بار از سوی جنبش عدم تعهد موقعیت «ناظر» دریافت کردند. در همین نشست جنبشهای آزادیبخش آنگولا و موزامبیک و آفریقای جنوبی نیز به جنبش دعوت می شدند. در نشست الجزیره غیر متعهدها در ۱۹۷۳ شمار جنبشهایی که به صورت ناظر شرکت داشتند به ۱۳ رسیده بود. گام مهم دیگر غیر متعهدها در ۱۹۸۳ و در نشست دهلی نو بود. در این نشست به جنبشهایی که دارای «موقعیت ناظر» بودند اجازه داده شد که در گفتگوهای کمیسیونهای نشست شرکت کنند.^{۵۹}

آنچه گذشت به خوبی نشان می دهد که جنبش عدم تعهد یکی از سازمانهای نادر فرامنطقه ای - و شاید تنها سازمان فرامنطقه ای - بوده است که در عمل «بطور مؤثر» به تثبیت و تحقق اصل حق آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود شتاب بخشیده است.

ب- تثبیت اصل توسط دولتها

با بررسی قوانین اساسی پاره ای کشورها می توان شاخصهایی در زمینه نقش دولتها در این زمینه پیدا کرد.

ماده ۷۰ قانون اساسی مصوب ۷ اکتبر ۱۹۷۰ شوروی اعلام می دارد که: «اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی يك دولت فدرال چند ملیتی متحد است که بر پایه اصل فدرالیسم سوسیالیستی و در پی تعیین سرنوشت آزاد ملتها توسط خود و پیوستن آزادانه و رضایتمند جمهوریهای شورایی سوسیالیستی دارای حقوق یکسان، تشکیل شده است».^{۵۲}

ماده ۷۲ همان قانون این حق را به رسمیت می شناسد که «جمهوریهای فدرالی از حق جدا شدن آزادانه از اتحاد جماهیر شوروی برخوردارند».^{۵۳}

انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان دفاع می‌کند.^{۵۹}

بدین ترتیب دولتها سرانجام حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت می‌شناسند اما در رعایت آن همواره چنین تمایلی ندارند...

پ- محتوای اصل

دیوان بین‌المللی دادگستری که در رأی مشورتی خود راجع به صحرای باختری^{۶۰} به «اصل خودمختاری» به‌عنوان حقوق مردمان^{۶۱} اشاره می‌کند در واقع بر این نکته تأکید دارد که «اصل خودمختاری» ترجمان «حقوق مردمان» است.^{۶۲} هر چند مفاد ماده ۶ منشور ملل متحد به روشنی «خودمختاری» یا «خودگردانی» و «استقلال» را از یکدیگر جدا می‌کند اما سازمان ملل متحد در عمل حق مردمان به «تعیین آزادانه وضع سیاسی» خود را گذشته از امور درونی (خودمختاری) به امور بیرونی (استقلال) نیز گسترش داد و آن را مشمول حق حاکمیت به معنی کامل کلمه کرد.^{۶۳}

بنابراین حق آزادی ملل زیر سلطه مستقیم - چه سلطه استعماری باشد یا اشغال یا تبعیض نژادی - در تعیین سرنوشت خود در واقع حق آنها برای «تشکیل یک دولت حاکم از نظر بین‌المللی»^{۶۴} است، که خودمختاری در امور درونی و بیرونی را نیز دربرمی‌گیرد.

بر پایه قطعنامه ۱۵۱۴/۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد و برابر ماده ۱ میثاق‌های سال ۱۹۶۶ «تمام مردمان حق تعیین آزادانه وضع سیاسی خود را دارند». این فرمول که گاه بی‌کم‌وکاست و گاه با کمی تفصیل در دیگر اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای نیز آمده چیزی جز شناسایی حق مردمان به تعیین آزادانه «رژیم سیاسی» شان نیست تا بدین ترتیب به حق خود برای خودمختاری درونی برسند. اما این حق بدون حق خودمختاری بیرونی تکمیل نمی‌شود لذا بر پایه همان قطعنامه ۱۵۱۴ که عنوان «اعطای استقلال به کشورها و ملل زیر استعمار» را دارد و از این نظر «منشور کبیر»^{۶۵} نام گرفته است، در همان بند نخست خود می‌گوید «انقیاد مردمان با قوه قاهره، سلطه یا

استثمار خارجی... خلاف منشور ملل متحد است». از سوی دیگر اسناد سازمان ملل متحد حالت سلطه را در سه شکل نام می‌برد: استعمار، تبعیض نژادی و اشغال خارجی. بنابراین اعمال حق خودمختاری بیرونی یا دستیابی به استقلال نیز در این شرایط تحقق می‌یابد اما رسیدن مردمان به حق خود تنها دارای بُعد «سیاسی» و به معنی داشتن «حاکمیت سیاسی» نیست بلکه ابعاد دیگر بویژه اقتصادی را نیز دربرمی‌گیرد.^{۶۶} قطعنامه‌های متعددی بر این حق ملل تأکید دارند که از مهم‌ترین آنها قطعنامه ۱۸۰۳/۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ مجمع عمومی با عنوان «حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی» است. این قطعنامه در بند ۱ اعلام می‌دارد که «حق حاکمیت دائمی مردمان و ملل بر ثروت‌ها و منابع طبیعی شان باید در چارچوب منابع توسعه ملی و بهزیستی جمعیت دولت ذینفع اعمال شود».^{۶۷}

بر اساس دو میثاق مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ «مردمان بر پایه حق تعیین سرنوشت خود، آزادانه توسعه اقتصادی خود را تحقق می‌بخشند» و «تمام مردمان می‌توانند برای دستیابی به هدف‌های خود آزادانه ثروت‌ها و منابع طبیعی خود را در اختیار گیرند». به همین گونه «در هیچ موردی مردمان نباید از ابزارهای معیشت خود محروم شوند».

اما اسناد مورخ ۱ مه و ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد از این نظر اهمیت دارند که می‌توان پویایی حقوق اقتصادی ملل و حاکمیت ناشی از این حقوق را در تمام اشکال سلطه از جمله گونه غیرمستقیم آن (چه استعمار نو و چه امپریالیزم) از آنها برداشت کرد. سند نخستین «اعلامیه استقرار نظم تازه اقتصادی بین‌المللی» مورخ ۱ مه ۱۹۷۴ است که موضوع آن فعالیت مجامع (تشکلهای) اقتصادی فراملی است و اعلام می‌دارد که «فعالیت‌های این مجامع باید قاعده‌مند و کنترل شده و در چارچوب سود اقتصادی دولتهایی باشد که در درون آن و بر مبنای محترم شمرده شدن حاکمیتشان عمل می‌کنند».

سند دوم «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها» است که عنوان قطعنامه (XXIX) ۳۲۸۱/۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ است و بر اساس آن «هر دولت، حق حاکمیتی و انتقال‌ناپذیر گزینش سیستم اقتصادی خود را هماهنگ با اراده مردمش، بدون هر گونه مداخله، فشار یا تهدید خارجی

دارد».

بدین ترتیب لازم است این مباحث تئوریک را با جلوه‌های عملی اصل تکمیل کنیم.

بخش دوم - ویژگیها و مسائل عملی اصل

در تجربه عراق

الف - ویژگیها

این ویژگیها را می‌توان در دو جنبهٔ ایجابی و سلبی خلاصه کرد:

الف - وجوه ایجابی اصل:

۱-۱- ویژگی «اصل» بودن: اینکه «حق آزادی ملل به تعیین سرنوشت خود» يك اصل است در قطعنامه‌های مهم مجمع عمومی سازمان ملل متحد یادآوری شده است. مخبر ویژهٔ «کمیسیون فرعی مبارزه بر ضد تبعیض نژادی و حمایت از اقلیتها» نیز به این امر تأکید دارد و می‌گوید: «این اصل به‌عنوان اصلی نهادینه شده و حقی پذیرفته شده در سطح جهان و برخاسته از حقوق بین‌الملل معاصر و يك اصل حقوقی الزام‌آور است که جنبهٔ عام داشته و يك قاعدهٔ کلی حقوق بین‌الملل را تشکیل می‌دهد»^{۶۸}.

۲-۱- ویژگی «قاعدهٔ آمره» داشتن یا ویژگی Jus Cogens: اصل مورد گفتگو در همان حال يك «اصل آمرانه» است. این جنبهٔ آمرانه بودن اصل در آموزه نیز پذیرفته شده است، چنانکه به باور مخبر ویژهٔ دیگر همان کمیسیون فرعی: «اهمیت استثنایی اصل خودمختاری مردمان در جهان امروز بدان اندازه است که می‌توان آن را یکی از نمونه‌های قواعد آمره (Jus Cogens) دانست»^{۶۹} او می‌افزاید: در آموزه‌های کنونی این نظر که «خودمختاری» نمونه‌ای از قواعد آمره است، با حمایت گسترده‌ای روبروست خواه با این ویژگی و خواه به گونهٔ يك شرط ضروری برای اجرای مؤثر حقوق بشر. ۷۰ بدین ترتیب ویژگی سوم این اصل روشن می‌شود.

۳-۱- حق خودمختاری یا تعیین سرنوشت به‌عنوان شرط تأمین حقوق بشر

براساس قطعنامهٔ (VII) ۶۷۳ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۵۲: «حق مردمان و ملل به تعیین سرنوشت خود شرط مقدماتی برای بهره‌مندی از تمام حقوق اساسی بشر است». بیانیه ۱۳ مه ۱۹۶۸ کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در تهران و قطعنامه (VIII) مورخ ۱۱ مه همین سال با عنوان

«اهمیت اجرای جهانی حق مردمان به خودمختاری و اعطای سریع استقلال به کشورها و مردمان زیر استعمار برای تضمین و نظارت مؤثر بر حقوق بشر» به خوبی نشان می‌دهد که تأمین حقوق و آزادیهای اساسی بشر نیازمند داشتن خودمختاری است. اما خودمختاری، هم شرط یا پیش شرط تحقق حقوق بشر است و هم به خودی خود یکی از حقوق اساسی بشر به‌شمار می‌رود.^{۷۱} سرانجام برای آنکه به متن منشور کمیبر استقلال ملل (قطعنامه ۱۵۱۴) وفادار بمانیم باید بگوییم که نقض آن تنها نقض حقوق بشر نیست بلکه خطری برای اساس صلح و امنیت و همکاری بین‌المللی نیز هست: «سلطه بر مردمان با کاربرد زور از سوی يك نیروی خارجی، انکار حقوق اساسی بشر و برخلاف منشور ملل متحد است و «اساس» صلح و همکاری جهانی را در معرض خطر قرار می‌دهد». عبارتی شبیه به این در «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر پایه منشور ملل متحد» نیز نقش بسته است.

۴-۱- جامع بودن اصل خودمختاری: برپایه مادهٔ ۱ میثاقهای ۱۹۶۶ «همهٔ مردمان حق تعیین سرنوشت خود را دارند. برپایه این اصل آنها آزادانه وضع سیاسی خود را تعیین و توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را تحقق می‌بخشند». همین فراز در قطعنامه‌های متعدد از جمله بند ۲ قطعنامه ۱۵۱۴ معروف به (منشور کمیبر) مجمع عمومی نیز دیده می‌شود. از این رو پذیرش اصل حق مردمان به خودمختاری، همهٔ حوزه‌های سیاسی، اقتصادی اجتماعی را دربرمی‌گیرد.

۱-۱- مشروع ساختن کاربرد زور: منع «قانونی» کاربرد زور در منشور از یکسو و «مشروعیت» استثنایی آن از سوی دیگر دو جنبهٔ متضاد از موضوع کاربرد زور در نظام معاصر بین‌المللی را مطرح می‌سازد. این تناقض در عمل استثنا را بر قاعده چیره کرده است^{۷۲} و از این رو با وجود منع کاربرد زور در منشور، روابط دولتها پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که برخورد مسلحانه بر این روابط چیره بوده است. دلیلش نیز این بوده است که دولتهای متجاوز با تفسیر گسترده از دفاع مشروع، اغلب آنرا «پیش‌گیرانه» یا «بازدارنده» به‌شمار می‌آوردند تا تهاجم خود را توجیه کنند. اما واقعیت این است که این دولتها با پیشی گرفتن در کاربرد زور شرایط دفاع مشروع را برای قربانیان خود فراهم آورده‌اند.

پایداری این استقلال یا وضع در پی اعمال حق تعیین آزاد سر نوشت نیز مربوط می‌شود.^{۷۴} گذشته از این هنگامی که مردمانی با اعمال حق خود به خودمختاری در قالب دولت آزاد و حاکم می‌رسند، این حق برای ایشان در برابر «استعمار و امپریالیسم نو» که خواهان چیرگی بر نیروی تازه با دخالت یا سیطره در امور اقتصادی آن است، همچنان پایدار است.^{۷۵} از این رو اصل اشاره شده در عمل مانند ضمانت اجرای قانونی است تا رسیدن به حاکمیت در یک زمینه خود مانعی برای محروم کردن مردم از بخش بزرگی از حقوقشان در زمینه‌های دیگر نشود. این وظایف «حفظ» و «کسب» حاکمیت برای مردمان، نقش بویا و روز آمد اصل را نیز تأیید می‌کند.

۲-۲- حق مردمان، نه حق اقلیت: بی‌گمان معنی

مردمان - با هر مفهومی و تعریفی - اعم از اقلیت است. از این رو حق تشکیل دولت حاکم و مستقل تنها برای «مردمان» است و نه برای اقلیت.^{۷۶} از اینجا ویژگی سلبی دیگر اصل شکل می‌گیرد.

۲-۳- نفی انفصال (تجزیه سرزمینی - Secession)

اصل مورد بحث در واقع سلطه خارجی بر مردمانی را که سرزمینشان تصرف شده هدف قرار می‌دهد در حالی که انفصال موضوع کشمکش و ستیز بین دولت و ساکنان بخشی از سرزمین این دولت است که خواهان تشکیل دولت تازه‌ای از راه تجزیه و جدا کردن آن بخش از سرزمین هستند که در آن سکونت دارند. با این همه باید توجه داشت که اجرای حق مردمان به تشکیل دولت حاکم و مستقل گاه به پیدایش دولت‌های خیلی کوچک و به اصطلاح ذره‌ای می‌انجامد که حتی توان حفظ استقلال سیاسی خود را بدون پشتیبانی و دخالت دولت‌های خارجی ندارند. اثر ایجاد چنین دولتی بی‌اثر شدن کارآیی اصل مورد بحث در عمل است. به همین سبب سازمان ملل در پاره‌ای موارد تشکیل اتحادیه‌ای از دولت‌های کوچک را در چارچوب فدراسیون یا کنفدراسیون توصیه کرده است.^{۷۷}

ب - مسائل عملی اصل، در مورد عراق

اشاره

اشغال عراق پیامد یک جنگ کلاسیک - نخست غیر قانونی و سپس قانونی شده - است که سه طرف را در آثار ناشی از آن درگیر کرده است: کشورهای اشغالگر آمریکا و

اما استثناء «مشروع» دیگر بر قاعده منع کاربرد زور، مبارزه مردمان بر ضد سلطه مستقیم بیگانه است که در قالب استعمار، تبعیض نژادی یا اشغال خارجی برای به دست آوردن حق حاکمیت همه‌جانبه خود، موضوعیت می‌یابد؛ یعنی آن مبارزه «مشروع» است زیرا این حق «مشروع» است. از سوی دیگر قطعنامه^{۲۸} (XXVIII) ۱۲/۳۱۰۳ دسامبر ۱۹۷۳ مجمع عمومی و بند ۴ ماده ۱ پروتکل پیوست کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو مصوب ۱۹۷۷، مبارزه مردمان برای گرفتن حق تعیین سر نوشت خود در برابر انواع سلطه‌های بیگانه را جنگ داخلی ندانسته و آن را دارای ویژگی «بین‌المللی» شمرده است و بدین ترتیب وظیفه یا مسئولیت دولت‌های سوم را در برابر مردمان زیر سلطه خارجی یادآوری کرده است. در واقع این ویژگی «تعهد حقوقی و جاری آن دولت‌ها در کمک‌های مادی و معنوی» به این مردمان را بویژه بر اساس ماده ۳ دومیناق ۱۹۶۶، اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد (مورخ ۱۹۷۰) و قطعنامه تعریف تجاوز (XXIX) ۳۳۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ ایجاب می‌کند.

۲- جنبه‌های سلبی اصل:

۲-۱- نفی سلطه خارجی چه مستقیم و چه غیر مستقیم: هر چند همه گونه‌های سلطه‌ای که بند ۴ ماده ۱ پروتکل پیوست ۱۹۷۷ بر می‌شمارد مانند سلطه استعماری، نابرابری نژادی و اشغال خارجی همه مستقیم هستند و بنابراین به نظر می‌رسد که احقاق حق مردمان در برابر این نوع سلطه خارجی مصداق می‌یابد، اما با توجه به ویژگی «جامع بودن» اصل که ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی حاکمیت مردمان را در بر می‌گیرد و با توجه به شرایطی که سازمان ملل بویژه برای تأمین این حاکمیت همه‌جانبه در نظر گرفته است، هیچ ابهامی در «بویایی» اصل مورد بحث در برابر شکل‌های غیر مستقیم سلطه خارجی باقی نمی‌گذارد. بدین ترتیب تأمین ابراز «آزادانه» اراده مردمان در تعیین وضع سیاسی و بین‌المللی (داخلی و خارجی) خود در عمل با حضور مستقیم قدرت سلطه‌گر و با برگزاری یک رأی‌گیری عادی یا یک همه‌پرسی کنترل شده همخوانی ندارد.^{۷۸} به همین گونه به فرض تأمین حاکمیت و استقلال سیاسی، حق تعیین آزاد سر نوشت تنها به داشتن استقلال و شناسایی آن نیست بلکه به «دفاع و

برای تأمین بقای مردمان بومی و معاش نیروهای بیگانه مستقر در سرزمین دولت مذکور مجاز می‌داند. از سوی دیگر «حقوق اشغال جنگی» رعایت نظم حقوقی دولت اشغال شده را از نیروی اشغالگر می‌خواهد که عدم اصلاح مقررات جاری را با قید «جز ممانعت مطلق»^{۸۱} این نظم^{۸۲} در بردارد. این قید که در کنوانسیون چهارم مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ لاهه نیز آمده است، در سیر تحول مفهومی خود امروزه يك تفسیر مضیق را امکان پذیر می‌سازد و بدین معنی است که اقدام اشغالگران بر اساس آن باید در چارچوب منافع مردم بومی بوده و در هر حال خللی به حق این مردم در تعیین آزادانه سیستم خاص سیاسی و اقتصادی خود وارد نیابد.^{۸۳}

۳- اقدامات دستوری قدرتهای اشغالگر و اصل حق آزادی ملل در تعیین سر نوشت خود

بی گمان هر نوع اشغال خارجی يك سرزمین به ایجاد فشار بر اعمال حق مردمان آن سرزمین در تعیین سر نوشت خود می‌انجامد، حتی اگر اشغالگر برابر با الزامات حقوق عرفی جنگ در زمان اشغال عمل کند. زیرا حضورش به خودی خود جلوی اجرای این حق را می‌گیرد. ولی اگر بپذیریم که حقوق عرفی جنگ در اساس بر بنیان پاسداری از ارزشهای انسانی در دوران درگیریهای مسلحانه و شرایط ناشی از آن از جمله اشغال استوار بوده و در همان حال هدف دیگر آن پرهیز از ایجاد خلأ در نظم حقوقی سرزمین اشغالی است، می‌توان آن را در همگرایی حتی با اصل امره حق مردمان به خودمختاری دید به گونه‌ای که رعایت حقوق دوره اشغال سرانجام اجرای این اصل را نیز در پی خواهد داشت.

اما دیدگاه دو حکومت آمریکا و انگلیس چنین نیست. از دید آنها زمانی که نیروهای مسلح خارجی سرزمینی را به منظور آزاد کردن مردمان آن از یوغ يك دیکتاتور فتح می‌کنند، مسئله رعایت «حق خودمختاری مردمان» سرزمین اشغال شده از راه عدم مداخله قوای اشغالگر در امور داخلی با رعایت قیود و محدودیت‌های عرفی جنگ و حق خودمختاری منتفی است زیرا نقض غرض است؛ بدین معنا که هدف اشغال و مداخله کمک به این مردمان برای قرار دادن آنان در شرایطی است که بتوانند حق خودمختاری خود را اعمال کنند.

آموزه حقوقی و رسمی دو کشور مذکور تا آنجا پیش می‌رود که همراه با تأکید بر دو جنبه «درونی» و «بیرونی» این

انگلیس، سازمان ملل متحد و ملت عراق. قواعد و مقررات حاکم بر روابط این سه طرف همزمان ریشه در حقوق جنگ یا بر خوردهای مسلحانه، حقوق سازمان ملل متحد و اصل امره حق آزادی مردمان به تعیین سر نوشت خود دارد.

۱- نگاهی به عملکرد حکومت اشغالگر

فروپاشی رژیم بعث به برپایی يك حکومت بیگانه یا به زبان قطعنامه‌های شورای امنیت (که در ادامه این بحث بررسی می‌شود)، «حکومت موقت ائتلاف» منجر شد.^{۷۸} این حکومت تصمیمات زیادی گرفت که هدف آن از يك سو ایجاد اصلاحات برای آزادی دادوستد در تمامی بخشهای اقتصادی عراق و از سوی دیگر تبدیل این کشور به يك بازار تازه تجارت بین الملل بود.

از نظر سیاسی این اقدامات در آغاز، شکل مقررات دستوری برای بعث زدایی ساختارها را به خود گرفت و سپس متوجه سازماندهی اداری دوباره کشور در سطح مرکزی و محلی شد. بدین منظور «شورای حکومت عراق»^{۷۹} به عنوان «ارگان اصلی اداره موقت عراق» از نمایندگان تشکلهای سیاسی (داخلی و تبعیدی) و نمایندگان گروههای قومی و مذهبی که همکاری با حکومت بیگانه را پذیرفته بودند تشکیل شد. از دیگر اقدامات این حکومت اشغالگر اجرای يك روند نهادینه سازی بود که در این مسیر يك قانون اساسی موقت تدوین شد.^{۸۰} در این قانون تدوین يك قانون اساسی نهایی پیش بینی شد که بر اصول رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی و نیز کثرت گرایی سیاسی استوار خواهد بود. آخرین اقدام سیاسی اشغالگران، انتصاب حکومت موقت عراق بود که جانشین حکومت بیگانه در اداره این کشور شد.

۲- بررسی اقدامات دستوری قدرتهای اشغالگر از نظر حقوق اشغال جنگی :

اقدامات قدرتهای اشغالگر که به صورت چکیده و کوتاه و از دیدگاه فایده حقوقی آنها در بالا بدان اشاره شد، به ویژه از دیدگاه حقوق اشغال جنگی قابل بررسی است اما چون این بررسی از چارچوب پژوهش فعلی خارج است، تنها یادآور می‌شویم که بعد گسترده اعمال حکومتی از سوی کشورهای اشغالگر به روشنی از قواعد عرفی این حقوق فراتر می‌رود. در واقع حقوق اشغال جنگی دو حد و شرط برای اعمال قدرت مداخله اشغالگران جنگی در حوزه اقتصادی و سیاسی کشور اشغال شده می‌شناسد. یعنی از يك سو کاربرد اموال و منابع این کشور را از سوی اشغالگران تنها

حق تصریح می‌کند که هنگامی که امکان تحقق حق تعیین سرنوشت در بُعد خارجی بطور فوری یا موقت نیست، منافع بین‌المللی - یا بهتر بگوئیم منافع کشورهای اشغالگر - می‌تواند بر اجرای این حق در بُعد داخلی اثر گذارد یا به زبان دیگر بر آن برتری یابد.^{۸۴}

مسلم است که این دکترین، و رفتار هماهنگ با آن، نقض قواعد حقوقی مخاصمات مسلحانه حاکم بر اشغال نظامی را به روشنی نشان می‌دهد و چه بسا که نتواند دست کم در میان مدت اصلاح این قواعد را به نفع افزایش محبوبیت حکومت اشغالگر فراهم کند.

۴- تدابیر شورای امنیت سازمان ملل متحد در زمینه رژیم اشغال و اصل حق خودمختاری مردمان

با دو قطعنامه ۱۴۸۳/۲۲ مه ۲۰۰۳ و ۱۵۱۱/۶ در اکتبر همان سال که بر اساس فصل هفتم منشور تصویب شد، این شورا وجود حکومت اشغالی ساخته آمریکا و انگلیس را به رسمیت می‌شناسد و یک نظام حقوقی موقت (ad hoc) برای این اشغال در نظر می‌گیرد.^{۸۵} این نظام حقوقی به سبب اعطای اختیارات گسترده به قدرتهای اشغالگر برای دخالت در نظام اقتصادی و سیاسی عراق از نظام حقوقی عادی اشغال نظامی فراتر می‌رود. به همین سبب قطعنامه‌های بالا از نظر ماهوی نشانه «سازش» بین اعضای شورای امنیت شمرده می‌شود.^{۸۶} در واقع این شورا اختیاراتی را تصویب می‌کند که پیش از این از سوی دو کشور آمریکا و انگلیس به حکومت اشغالی واگذار شده بوده، هر چند اهدافی را نیز مشخص می‌سازد تا این اختیارات برای رسیدن به آن اهداف - و نه هر هدفی - به کار رود اما این امر اقدام شورا را در چارچوب قواعد جاری حقوق مخاصمات مسلحانه قرار نمی‌دهد. تنها برای بازسازی جامعه عراق به کشورهای اشغالگر اجازه بهره‌برداری از منابع طبیعی عراق داده می‌شود که هم باید در خدمت تأمین نیازهای اساسی مردمان غیر نظامی این کشور قرار گیرد و هم هزینه برقراری نظم عمومی را تأمین کند؛ یعنی اموری که هماهنگ با نظام حقوقی کلاسیک اشغال است اما استقرار دوباره تأسیسات اقتصادی که در مرحله نخست جنگ ویران شده بود نیز تجویز می‌شود. افزون بر این، بهره‌برداری از منابع برای تأمین مالی فعالیت‌های مربوط به یافتن و از بین بردن جنگ‌افزارهای ممنوع را هم در بر می‌گیرد (بندهای ۱۳ و ۱۴ قطعنامه ۱۴۸۳). از نظر

سیاسی از یک سو بر پایه قواعد جاری حقوق کلاسیک جنگ، نقش حکومت اشغالی در نگهداری نظم و امنیت سرزمین اشغال شده مورد شناسایی قرار می‌گیرد اما از سوی دیگر مأموریت جهت‌دهی سیاسی در هنگام انتقال از رژیم یعنی به یک نظم تازه سیاسی بر پایه قانون اساسی نیز به این حکومت داده می‌شود. در این زمینه دو اختیار ویژه برای حکومت اشغالی در نظر گرفته شده تا مداخله‌اش در امور درونی ملت عراق برای تکوین یک ساختار مبتنی بر قانون اساسی کامل شود. از یک سو اختیار اصلاح ساخت تشکیلاتی دولت عراق را با تشکیل «شورای حکومت عراق» - که شرح آن رفت - تجویز می‌کند (بند ۹ قطعنامه ۱۴۸۳) و از سوی دیگر اختیار تصمیم‌گیری - هر چند در توافق با این شورا - در زمینه زمان‌بندی و چگونگی روند تلویین قانون اساسی را مقرر می‌دارد (بند ۷ قطعنامه ۱۵۱۱).

اما جنبه تناقض آلود قطعنامه‌های مورد بحث شورای امنیت در بندهای ۱۳ و ۱۴ قطعنامه ۱۵۱۱ دیده می‌شود که بر پایه آن و هماهنگ با حقوق عرفی اشغال، اجازه کاربرد زور برای برقراری امنیت و ثبات به حکومت اشغالگر داده می‌شود. در واقع حقوق عرفی دوره اشغال (مواد ۴۲ و ۴۳ کنوانسیون چهارم لاهه) که وظایف حکومتی برای اشغالگر قائل است، برای انجام این وظایف و برای تأمین «قدرت حکومت» - چه قدرت تصمیم‌گیری و چه قدرت اجرا - و نیز برای تأمین امنیت و ثبات سرزمین اشغال شده ابزار زور را نیز در اختیارش قرار می‌دهد اما این ابزار در هر حال مشروط و محدود به رعایت منافع مردمان بومی است. بدین ترتیب اگر برابر قطعنامه‌های مورد بحث اختیارات اقتصادی و سیاسی حکومت اشغالگر از حدود حقوق مثبتة مخاصمات مسلحانه فراتر می‌رود، اما از نظر کاربرد محدود و مشروط زور در چارچوب این حقوق قرار می‌گیرد.^{۸۷} اما نکته مهم این است که در کنوانسیون چهارم ۱۹۰۷ لاهه تلاش شده است برای جلوگیری از کاربرد بی‌رویه قدرت اشغالگر محدودیتهای نسبی پیش‌بینی شود. پس به گونه طبیعی و در هماهنگی با فصل هفتم منشور انتظار می‌رود که شورای امنیت نیز ابرادات و جنبه‌های کم و زیاد قطعنامه‌های خود را با یک سیستم نظارتی منظم و قوی جبران کند. اما اقدامات شورا در این زمینه یا به بیان دیگر از نظر ضمانت اجرای تصمیماتش بسیار ضعیف و نارسا بوده است؛ با این حال این ضعف در نظارت و کنترل

چون قواعد آمره نداشته است. شکل‌گیری چنین قواعدی در عمل تعهداتی ایجاد می‌کند که حتی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نیز بسته به رعایت آنها است. یعنی اگر شورای امنیت در انجام این مسئولیت اصلی خود نمی‌تواند به رعایت تمام قواعد حقوق بین‌الملل ملزم شود، ولی در برابر «هسته خیلی سخت» آن که همان قواعد آمره است، ناگزیر به پذیرفتن تعهد است.^{۸۰} بدین ترتیب گسترش اختیارات حکومت اشغالگر به هزینه تحدید یا تعلیق حق ملت عراق به تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی خود با قطعنامه‌های شورای امنیت، لزش قانونی این قطعنامه‌ها را با تردید روبرو می‌کند.

اما اقدام شورای امنیت را می‌توان در راستای ایجاد توازن بین تأمین سه هدف زیر ارزیابی کرد: صلح و امنیت بین‌المللی، جنبه‌های بشردوستانه (به مفهوم گسترده از جمله بازسازی اقتصادی و بنابراین فراتر از مفاد کنوانسیون چهارم ۱۹۰۷ لاهه) و حق ملت عراق به تعیین سرنوشت خود. در این راستا شورای امنیت، صلاح را در تعلیق موقت حق ملت عراق در جنبه خارجی می‌بیند تا از یک سو صلح و امنیت بین‌المللی را تأمین کند و از سوی دیگر، هم رعایت جنبه‌های انسانی - اقتصادی مردمان بومی را امکان‌پذیر سازد و هم تحقق حق آنها به خودمختاری را در زمینه داخلی فراهم آورد.

نباید فراموش کرد که نخستین مسئولیتی که منشور ملل متحد به شورای امنیت واگذار کرده است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است؛ بنابراین تمام ملاحظات جمعی یا عمومی دیگر در اجرای این وظیفه باید در نظر گرفته شود. این امر می‌تواند بنا به شرایط و امکانات در هر موردی متفاوت باشد. به بیان دیگر ممکن است اجرای همزمان آنها خدشه‌ای به یکدیگر وارد نسازد همچنان که در دهه ۹۰ و پس از فروپاشی شوروی شورای امنیت در عمل مفهوم صلح و امنیت را گسترش داده و تهدید یا نقض صلح را در شرایط فاجعه‌آمیز انسانی و حتی درگیری‌های داخلی مورد توجه قرار داده است به گونه‌ای که بخش بزرگی از قطعنامه‌های شورا در این دوره را با عنوان «رجوع به فصل هفتم منشور در قطعنامه‌های شورای امنیت با ویژگی بشردوستانه» دسته‌بندی کرده‌اند.^{۸۱} سرانجام شورا پس از احراز وضع تهدید یا نقض صلح، تأمین صلح و امنیت را در رفع این شرایط با مداخله بین‌المللی تشخیص داده است و نیز در مواردی

اختیارات اقتصادی و سیاسی تجویز شده به قدرت یا حکومت اشغالگر یکسان نبوده است چنانکه در زمینه هدایت اقتصادی این حکومت در قطعنامه ۱۴۸۳ (بندهای ۱۳، ۱۴، ۲۵ و ۲۶، هم اهداف و هم شیوه‌های دخالت تبیین شده است. هرچند در زمینه ارزیابی یا کنترل این دخالت در بند ۱۲، قطعنامه یک گروه «کارشناس حسابدار مستقل»^{۸۸} پیش‌بینی می‌کند اما در بندهای بعدی برای این گروه تنها اختیارات مشاوره‌ای در نظر می‌گیرد. در زمینه اختیارات سیاسی قدرت اشغالگر نیز همچنانکه گفتیم بند ۷ قطعنامه ۱۵۱۱ در روند تدوین قانون اساسی مأموریت زمانبندی و کیفیت اجرای آن را بر گردن این قدرت می‌گذارد بدون آنکه خطوط هدایتگری را روشن سازد. تنها تعهد پیش‌بینی شده در این زمینه را می‌توان تعهدی در نتیجه دید. زیرا کاربرد اختیار دخالت سیاسی باید به استقرار یک «حکومت مردمی و پذیرفته شده از نظر بین‌المللی» منجر شود.

این نارسایی در کنترل از سوی یک سازمان جهانی به اندازه‌ای است که هیچ الزامی به دخالت نهادهای بین‌المللی در فعالیتهای حکومت اشغالگر در حوزه سیاسی پیش‌بینی نمی‌شود جز اینکه دبیر کل می‌تواند یک نماینده ویژه معرفی کند.

در اینجا باید پرسید که آیا شورای امنیت برای تعیین نظام حقوقی اشغال و تنظیم رابطه خود با قدرتهای اشغالگر در جهت تأمین صلح و امنیت بین‌المللی، می‌تواند آزادی عملش را تا تعلیق یا تحدید حق ملت عراق به تعیین سرنوشت خود که ریشه در قواعد آمره حقوق بین‌الملل معاصر دارد، گسترش دهد؟ به‌ویژه آنکه برای نخستین بار و به مناسبت اشغال نظامی عراق است که مسئله رابطه قدرت اجبار آور شورای امنیت و اصل آمره حق خودمختاری ملل مطرح می‌شود. در پاسخ این پرسش می‌توان گفت که فصل هفتم منشور، آزادی عمل بدون قید و شرطی به این رکن بین‌المللی داده است که براساس آن در این قضیه، (اشغال عراق)، می‌تواند به شکل مشروع یا به‌عنوان استثنا بر قاعده و برحسب اوضاع و احوال سیاسی یا اقتصادی، حق مردمان این کشور را برای جلوگیری از دخالت حکومت اشغالگر در امور داخلی و خارجی خود به حالت تعلیق در آورد.^{۸۹} اما حتی به فرض درست بودن این استدلال، باید آن را از آن دوره‌ای دانست که هنوز قواعد حقوق بین‌الملل استثناهای خدشه‌ناپذیری

تفاسیر، تضييع «افراطی» و «غیر منطقی» این حق را با تصرف غیر قانونی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی ملت عراق فراهم کنند...^{۱۷}

بهره‌سختی

این بررسی را با زدودن ابهام از پاره‌ای مفاهیم اصل آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود آغاز کردیم. آنگاه به روند شکل‌گیری و تثبیت این اصل پرداختیم. بررسی محتوای این اصل نشان داد که حق مردمان به خودمختاری یا تعیین سرنوشت خود نیازمند حاکمیت کامل (اعم از خودمختاری داخلی و خارجی) یعنی تشکیل «دولت حاکم و مورد شناسایی بین‌المللی» است. تبیین ویژگی‌های این اصل ما را به شناخت شاخص‌های پویا و عملی آن رهنمون شد و امکان آزمون این نقش پویا را در تجربه یک بحران جاری و تند بین‌المللی (بحران عراق) فراهم آورد. اگر دکترین توپار در ۱۹۰۷- وزیر امور خارجه وقت اکوادور - شناسایی حکومتها را به قدرت یافتن «قانونی» آنها مشروط کرده بود و از این راه نظم موجود را در جهت منافع قدرت‌های بزرگ تأمین می‌کرد، اما اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود این اثر ایستار را به یک تحول پویا تبدیل کرد و انقلاب دائمی را در نظم موجود (statu que) و مهمتر اینکه در چارچوب قواعد حقوقی حاکم بر آن در جهت منافع مردمان نیرو بخشید تا بدین ترتیب حقوق بین‌الملل معاصر از حقوق بین‌الملل کلاسیک جدا شود.

یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی از آثار تازه فارسی در این زمینه نگاه کنید به: جمال سیفی «تحولات مفهوم حاکمیت دولتها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها»، در: تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵، ۱۳۷۳.
۲. الهام امین‌زاده، «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به تعیین سرنوشت» راهبرد، پائیز ۱۳۸۰.

2. Sujet

3. Droit Des Gens, Law of Nations

نگاه کنید به:

David RUZIÉ, *Droit International Public*, dixième édition Paris: Dalloz, 1992, p.1.

4. Nasser - Eddin GHOZALI, *Les Zones d'Influence et Le Droit International Public: Aspects Juridiques*

که منافع یا ملاحظات دیگری جز حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مطرح نبوده است برای اینکه «جنبه خیر هدف» را در اقداماتی نظیر مجازاتهای اقتصادی نشان دهد، ملاحظات بشردوستانه همواره به عنوان یک معیار یا قید، دست کم در هنگام تصویب قطعنامه‌های برقراری مجازاتهای اقتصادی مورد نظر شورا بوده است. واکنش دولتهای دیگر نیز در ارزیابی خود از اعمال این مجازاتها در اساس ناشی از همین معیار بوده است.^{۹۲} اما ارزش قانونی تصمیمات شورای امنیت بر پایه فصل هفتم منشور، از جمله تصمیم بالا تنها در هماهنگی یا ناهماهنگی آنها با شرایط ایجاد شده نیست، بلکه آنچه که گفته شد جنبه‌های هدایت و کنترل تدابیر اجرایی را - که در این قضیه به حکومت اشغالگر واگذار شده - نیز در بر می‌گیرد. بنابراین از جنبه هدایت باید اهداف و مدت عملیات اجازه داده شده به این حکومت که در واقع به نمایندگی از این سازمان جهانی اقدام می‌کند، روشن می‌شود. این هدایت - آنچه که گزارش نماینده ویژه دبیر کل نشان می‌دهد - در زمینه سیاسی وجود نداشته است.^{۹۳} و در زمینه اقتصادی نیز که در ظاهر جنبه‌های بشردوستانه‌ای فراتر از کنوانسیون ۱۹۰۷ دیده شده بود و در عمل گسترش دخالت قدرتهای اشغالگر را در اقتصاد عراق در برداشت، برابر اصل «تناسب»، نظام کنترل ویژه خود را لازم داشته است؛ در حالی که بر اساس تدابیر پیش‌بینی شده در قطعنامه ۱۴۸۳ این نظام باید از راه یک «شورای بین‌المللی مشاوره و کنترل»^{۹۴} پدید می‌آمد. شاید اشاره به تأخیری که در تشکیل این شورا وجود داشته، بتواند بیانگر این نکته باشد که ناکارایی آن در اعمال یک کنترل مؤثر از آغاز پیش‌بینی می‌شده است. در واقع برابر بند ۵۴ گزارش نماینده ویژه دبیر کل^{۹۵} به شورای امنیت که به ترتیب در اجرای بندهای ۲۴ و ۱۲ از قطعنامه‌های ۱۴۸۳ و ۱۵۱۱ تنظیم شده بود، نخستین نشست «شورای بین‌المللی مشاوره و کنترل» که تنها بررسی مسائل سازمانی را در دستور کار خود داشت در ۵ دسامبر ۲۰۰۳ برگزار شد در حالی که زمان تصویب قطعنامه ۱۴۸۳ که تشکیل این شورا را پیش‌بینی کرده بود ۲۲ مه ۲۰۰۳ بوده است. پس خلأ کنترل به قدرتهای اشغالگر اجازه داد تا با استناد به این قطعنامه‌ها به عنوان شالوده حقوقی اقدامات خود، از منافع آنها برداشت نادرست - خلاف قواعد آمره - و مخالف با حق خودمختاری ملت عراق به عمل آورند^{۹۶} و در اجرای آن

15. JOUVE, op. cit., p.9.

16. Ibid, p.9.

17. Ibid, p.9.

نخستین قانون اساسی فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ که با استقرار رژیم سلطنتی مشروطه و پایان رژیم سلطنتی استبدادی (رژیم سابق Ancien Régime Monarchique Absolu) همراه بوده است.

18. Ibid., p.9.

۱۹. مجلس برگزیده سال ۱۷۹۲ فرانسه که با اعلام تغییر رژیم این کشور از مشروطه به جمهوری، قانون اساسی رژیم تازه (جمهوری اول) را تنظیم می کند.

20. Ibid., p, 10.

۲۱. منظور از قانون اساسی ژاکوبین، قانون اساسی طرفداران دموکراسی در انقلاب فرانسه است. این طیف در کنوانسیون ۱۷۹۲ به دو جناح نمایندگان میانرو (Les Girondins) منسوب به منطقه Gi-ronde (Les Montagnards) فرانسه و نمایندگان رادیکال یا تندرو بخش شدند که جناح اخیر بارهبری روسپییر جناح میانرو را در ۲ ژوئن ۱۷۹۳ پاکسازی و رژیم وحشت را تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ در فرانسه برقرار کرد. امروزه اصطلاح ژاکوبین در مورد هواداران سرسخت دموکراسی به کار می رود.

22. Ibid., p, 10.

۲۳. از جمله واژه‌هایی است که کمتر می توان معنی جامعی از آن در فرهنگهای عمومی یا تخصصی فارسی یا لاتین یافت. از این رو تنها در فرهنگ لاروس این واژه را در بیشتر تاریخی اش و در عنوان بالا (شورای کمیسرهای خلق) یافتیم. در این فرهنگ برابر انگلیسی این واژه چنین آمده است:

“Commissaire:... - G (Historically), (en URSS) commissar”

که برابر فارسی آن را می توان مباشر یا کارگزار گرفت. نگاه کنید به:

Faye CARNEY, Dictionnaire Général (Francals-Anglais Anglais- Français), Paris: Larousse, 1996, p. 167.

24. JOUVE, op. cit. p. 10.

۲۵. بی گمان علل سیاسی صدور این اعلامیه از چارچوب این پژوهش خارج است. به هر رو امید است در فرصتی مناسب جنبه‌هایی از حقوق بین الملل را از منظر دیالکتیک حقوق و سیاست مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

۲۶. برای آگاهی از متن نگاه کنید به:

C.A. COLLIARD et A. MANIN, Droit International et Histoire Diplomatique, Documents Choisis, Tome I, Textes Généraux, Paris, édition Montchretien, 1971, pp.31-39.

27. Ibid., p. 33.

28. Jouve, op. cit., p.10.

۲۹. این اعلامیه که از سوی روزولت رئیس جمهوری آمریکا و جرجیل نخست‌وزیر انگلیس در یک کشتی در اقیانوس اطلس در ۱۴

de La Politique de Grand Puissance, Préface de. C. Chaumont, Alger: offic Des Publications Universitaires, 1976, p. (a).

5. Edmond Jouve, Le Droit Des Peuples, Paris: PUF, 1986, p.7.

6. Héctor Gros Espiell (Rapporteur Spécial), Le Droit A L'autodétermination: Application Des Résolutions De L'organisation Des Nations Unies, New York, 1979, p.5.

۷. اهمیت مسئله بویژه از این نظر است که با وجود اینکه در ترجمه‌های رسمی، برای نمونه در ترجمه منشور ملل متحد کلمه People(s) یا People(s) به معنی ملت یا ملل آمده در متون علمی ظرافتها و دقت‌های کنجکاوانه‌ای به کار رفته است که می تواند به مفهوم نفی آن برابر گذارها باشد. برای نمونه نخستین پرسش آزمون درس حقوق بین الملل در کنکور سراسری کارشناسی همین رشته در ۱۳۸۳ اینگونه طراحی شده است:

«طبق منشور ملل متحد، کدام مورد زیر مبنای توسعه روابط دوستانه میان ملل نیست.

۱-...۲- احترام به تساوی حقوق خلقها (مردمان) ۳- احترام به حق تعیین سرنوشت خلقها (مردمان) ۴-...»

۸. نگاه کنید به فرهنگ انگلیسی- فارسی آریانپور یا فرهنگ انگلیسی- فارسی حمیم.

۹. بهمن آقایی (مترجم و مؤلف)، فرهنگ حقوقی بهمن (انگلیسی- فارسی)، بر اساس Black's Law Dictionary تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸، ص ۸۹۹.

10. A S Hornby, Oxford Advanced Learner's Dictionary of Current English, Fourth Edition, London: Oxford University Press, p. 631.

۱۱. برای نمونه نگاه کنید به:

Henri BÉNAC Le Dictionnaire Des Synonymes, Paris: Hachette, 1982. p.695.

12. Alain Rey (Rédacteur en Chef), Le Robert, Dictionnaire d'aujourd'hui Paris: France Loisirs, 1994, p.750.

۱۳. در عمل چنین نیست زیرا کاربرد هر یک از این واژه‌ها ممکن است یک برداشت ایدئولوژیک داشته باشد، آنچنان که از اسامی رسمی کشورها می توان اختلاف را تشخیص داد. از جمله اینکه نام رسمی کشور چین «جمهوری خلق چین» است که از جمهوری چین تایپه یا «چین ملی» جدا می شود. همین اختلاف را می توان در اسامی رسمی دو کشور کره شمالی و کره جنوبی دید که یکی با عنوان «جمهوری دموکراتیک خلق کره» (کره شمالی) و دیگری با عنوان «جمهوری کره» (کره جنوبی) شناخته می شود.

14. Texte in: C.A. COLLARD A. MANIN, Droit International et Histoire Diplomatique, Documents choisis, Paris; Edition Montchrétien, 1971, pp. 331-363.

ROLLAND et TAVERNIER: *op., cit.* pp. 5-8, 78-92, 106-114.

42. JOUVE, *op., cit.* p. 15.

43. *Ibid.*, p. 16.

44. Charte des Droits de l'Homme et des Peuples.

برای آگاهی از متن نگاه کنید به:

ROLLAND et TAVERNIER: *op., cit.* p. 115-127.

45. "Des mesures de Sauvegarde"

46. Jouve, *op., cit.* pp. 24-25.

47. Panch shilah

این اصول عبارتند از:

۱- احترام دوسویه به یکپارچگی سرزمینی و حاکمیت ۲- عدم تجاوز از هر دوسو ۳- عدم دخالت در امور داخلی از هر دوسو ۴- برابری امتیاز دوسویه ۵- همزیستی صلح آمیز.

در این زمینه نگاه کنید به:

RUZIÉ, *op., cit.*, p. 53.

۴۸- برای آگاهی از بیانیه‌هایی این کنفرانس نگاه کنید به:

Collard et Manin, *op., cit.* pp. 214-220.

۴۹- جواد صدر، تأسیسات و سازمان‌های بین‌المللی، تهران،

مؤسسه عالی علوم سیاسی، ۱۳۵۰ صص ۸۶-۸۵.

50. *Ibid.*, p. 28.

51. *Ibid.*, pp. 28-29 Cf: Jean MALLEIN *la situation Juridique des Combattants dans Les Conflits armés Non Internationaux*. Grenoble: université des sciences Sociales de Grenoble, 1978. pp. 536-842.

۵۲- بسنجید با:

جعفر بوشهری، مسایل حقوق اساسی به انضمام قوانین اساسی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و شوروی، تهران: دادگستر، ۱۳۷۶، صص ۳۴۵.

۵۳- بسنجید با: پیشین، صص ۳۴۶.

54. A. MAHIOU, *le Peuple dans la Constitution Algérienne du 22 novembre 1976 dans Marxisme démocratie et droit des peuples*, hommage à Leilo Basso, Milan: F. Angeli, 1979, P.Z 62 et.S.

۵۵- بوشهری، همان، صص ۱۹۹-۱۹۸.

۵۶- ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: دادگستر، ۱۳۷۵، صص ۲۴۱.

۵۷- نگاه کنید به:

J. Gicque et A. Haurieu (avec la participation de Patrice Gélard), *Droit Constitutionnel et Institutions Politiques*, Paris: editions Montchrestien, 1985.

58. Citéin Jouve, *Ibid.*, p. 17.

۵۹- شاید با چشم‌پوشی کمی بتوان مقررات همسانی را در بندهای ۲ و ۳ ماده ۲۰ منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل (مردمان) که بحث آن گذشت، یافت.

60. CIJ, Recueil 1975, p. 31.

لوت ۱۹۴۱ به امضای رسید، نخستین سندی است که به تشکیل یک سازمان بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم اشاره می‌کند. در ششمین و واپسین بند این اعلامیه «استقرار یک سیستم فراگیر و دائمی امنیت عمومی» پیش‌بینی شده بود که هر چند مبهم بود ولی از نیت دو کشور در مورد تشکیل چنین سازمانی خیر می‌داد.

30. JOUVE, *op., cit.*, p. 28.

31. NOUS, Peuples des Nations Unies..."

۳۲- در ترجمه رسمی این جمله، واژه «ملل» یکبار همسان با Nations و بار دیگر همسان با Peoples گرفته شده است. باید یادآور شد که در این ترجمه همه جا واژه Peoples همسان با «ملل» قرار گرفته است. جز در ترجمه جمله آغاز آن (We the Peoples of...) که واژه «مردم» آمده است. به نظر می‌رسد با توجه به سنجش دو متن انگلیسی و فرانسوی منشور و با توجه به مطالب صفحات پیشین پژوهش حاضر این برابر نهادن درست باشد.

33. A/Res/ 637 A (VII), 16 12 1952.

۳۴- عنوان لاتین و فرانسوی قطعنامه چنین است:

"Droit des Peuples et des Nations a disposer de leurs-mêmes"

این قطعنامه از نادر قطعنامه‌هایی است که در آن واژه‌های Nations و Peoples به عنوان صاحبان یا دارندگان «حقوق تعیین سر نوشت خود» با هم به کار رفته است. شاید این امر را بتوان دلیلی بر همسان بودن این دو واژه یا دلالت آنها بر یک مصداق دانست.

۳۵- برای آگاهی از متن نگاه کنید به:

Collard et Manin, *op., cit.*, pp. 261-262.

36. Patrice Rolland et Paul Tavernier, *la Protection Internationale des Droits de l'Homme* (textes), Paris: puf, 1989, pp. 9-35.

37. Collard et Manin, *op., cit.* pp 423-428.

38. *Ibid.*, p. 424.

39. *Ibid.*, 428.

۴۰- از میان این اسناد باید از: قطعنامه‌های (XV) ۱۵۴۱، ۱۵۴۱، دسامبر ۱۹۶۰، (XX) ۱۰/۲۱۰۵، دسامبر ۱۹۶۵، (XXV) ۱۲/۲۶۲۱، اکتبر ۱۹۷۰، (XXV) ۲۴/۲۶۲۷، اکتبر ۱۹۷۰، ۱۶/۲۷۳۴، دسامبر ۱۹۷۰ (اعلامیه تقویت امنیت بین‌المللی)، (XXVIII) ۳۲۰۳ / دسامبر ۱۹۷۲، ۱۴/۳۳۱۴، دسامبر ۱۹۷۴ (تعریف تجاوز)، ... و نیز قطعنامه‌های مربوط به حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی مانند قطعنامه‌های: (VI) ۵۲۳/۱۲ ژانویه ۱۹۵۲، (VII) ۲۱/۶۲۶، دسامبر ۱۹۵۲، (XIII) ۱۴/۱۸۰۳، دسامبر ۱۹۵۸، (XVII) ۱۴/۱۸۰۳، دسامبر ۱۹۶۲، (XXI) ۲۵/۲۱۵۸، نوامبر ۱۹۶۶، (XXIII) ۱۹/۲۳۸۶، نوامبر ۱۹۶۸. همینطور قطعنامه‌های مربوط به استراتژی بین‌المللی توسعه برای دومین دهه توسعه و استقرار نظم اقتصادی تازه بین‌المللی...

۴۱- برای آگاهی از متن این اسناد نگاه کنید به:

79. Conseil de Gouvernement de l'IRAQ

«شورای حکومت عراق نماینده تمام مردم عراق نبود زیرا احزاب و گروه‌های عراقی که آمریکا در آوریل ۲۰۰۳ به همکاری دعوت کرده بود، همه به پیشنهاد همکاری با نیروهای اشغالگر نیبوستند و بویژه رد کردن روشن این پیشنهاد از سوی رهبران اصلی مذهبی شیعه و سنی اعلام شد. نگاه کنید به: AJIL, 2003, p. 432.

۸۰. این قانون از سوی شورای حکومت عراق با مشورت نزدیک با حکومت اشغالگر تهیه شد. نگاه کنید به:

Mansion STARITA, "L'occupation de L'IRAQ"

in: RGDIP, Tome4, 2004, p. 877.

81. Sauf empêchement absolu.

82. Statu que ante bellum

83. STARITA, op. cit., pp. 888-889.

84. Ibid, pp. 890-891.

۸۵. شورا در قطعنامه ۱۵۴۶ مورخ ۸ ژوئن ۲۰۰۴ نیز تشکیل حکومت اشغالی را تأیید کرد و از پیشنهاد مشاور ویژه دبیر کل سازمان ملل در زمینه راه‌اندازی روند تدوین قانون اساسی در مشاوره با «حکومت موقت ائتلاف» و گروه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی عراق هم‌بشپتیایی کرد.

۸۶. در این زمینه نگاه کنید به: S/PV, 4761 مورخ ۲۲ مه ۲۰۰۳ بویژه صفحه ۸ که نمایندگان روسیه و مکزیک آشکارا از «سازش» یا «compromis» سخن می‌گویند.

87. STARITA, op. cit., pp. 895-899, K. BANNELIER et d'autres, L'Intervention en IRAK et le droit International Paris, Pedone, 2004, pp. 299-315.

88. Experts - comptables indépendants

89. D.J SHEFFER, Beyond occupation Law AJIL, p. 850.

90. STARITA, op. cit. p. 903 et 906.

91. Yann KERBRAT, La Référence au Chapitre VII de la Charte des Nations Unies dans Les Résolutions à Caractère Humanitaire du Conseil de Sécurité, Paris. L.G.D.J, 1995

۹۲. نگاه کنید به:

Paul TAVERNIER (ed.), *Novel Ordre Mondial et Droit del'Homme*, Paris. Editions Publishd, 1993.

93. S/2004/461, p.9.

94. Conseil International Consultatif et de contrôle.

95. S/2003/1149.

۹۶. نگاه کنید بویژه به بند ۴ بخش ملاحظات و بند ۴ متن قطعنامه ۴۸۳ و بند ۲ بخش ملاحظات و نیز بند ۲ بخش ملاحظات و بندهای ۱ و ۶ قطعنامه ۵۱۱ که در آنها شورای امنیت در همه مراحل فعالیت‌های حکومت اشغالگر لزوم هماهنگی این رفتارها را با حق مردم عراق به تعیین سرتوشت خود «خواهان» است.

97. STARITA, op.cit. pp. 909 et 915.

61. Le Principed d'autodétermination en tant que droit des peuples.

۶۲. امروزه، حقوقدانان از اصل دیگری نیز در ترجمان حقوق مردمان یعنی «اصل همبستگی ملل یا مردمان» (Principe de Solidarite) یاد می‌کنند. این اصل که در واقع بر «مسئولیت مشترک ملل تازه استقلال یافته» یا ملل جهان سوم در برابر یکدیگر و در برابر سلطه خارجی تأکید دارد، برخورداری از حقوق مشترکی چون حق توسعه، حق صلح و امنیت منطقه‌ای، حق ارتباطات، حق محیط زیست پاک و متعادل را برای آنان محفوظ می‌دارد. برای نمونه نگاه کنید به:

Jouve, op cit. pp. 93-95.

63. Ibid, p. 80.

64. GHOZALI, op.cit, p. 283.

65. Mogna Carta

۶۶. اصل حق آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود تحقق همه حقوق مردمان را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیگیری می‌کند اما همچنان که «اعلامیه پیشرفت و توسعه در زمینه اجتماعی» (قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۶۹ مجمع عمومی) در ماده ۳ خود می‌گوید، شرایط مقدماتی پیشرفت و توسعه اجتماعی «استقلال ملی» بر پایه حق مردمان به خودمختاری است.

همین شرط بر حقوق فرهنگی نیز می‌تواند صادق باشد. پس اشاره به جنبه اقتصادی حقوق مردمان نه تنها هدفهای این پژوهش را در ادامه خود تأمین می‌کند بلکه از این نظر نیز هست که نداشتن استقلال و حاکمیت اقتصادی می‌تواند خنثی کننده استقلال سیاسی نوپایی باشد که سرانجام سلطه امپریالیسم و استعمار نورا در بردارد...

۶۷. متن در:

COLLIARD et Manin op. cit, pp. 279-281.

68. A. Cristescu, *Le Droit à l'autodétermination: developement historique et actuel Sur la base des Instruments des Nations unies*, New York: Nations unies, 1981, p. 21.

69. Gros Espiell, op. cit., p. 11.

70. Ibid, p. 12.

71. Ibid, p.10.

72. G.F. Guilhaudis et M Torrelli, *Force Armée et Diplomatie*, 2 Vol. Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers, 1985, pp. 197-206.

73. Ibid, p. 11.

74. Ibid, p. 21.

75. Ibid, p. 25.

76. Ibid, p. 10.

77. Ibid, p. 16.

78. ... Autorité Pravoisore de Coalition.

با توجه به عبارات، کلمه «Autorité همسان با «les organes du Pouvoir» گرفته شده است (Rey, op. cit., p. 89)